

اخرا باید بجهت غایت نماید بر او مطلع شود تا بر ایشان مبرین گردد و از
 حکم جاری کنند و بعضی دیگر میگویند ایشان کو تا مدت و شجره است
 الهی نیست بلند تا زمان باز سیده پنج روز بر ماند در تربیت
 و چون وقت این جهان شتاق و طلب تقدیر میاید و نه تا آخر آن
 له و انا الهی چون این عصر که راه خلافاً لکم در آن میگذریم ذالذکر
 بعده الامور و السلام

فمن التبع الهدى

بسم الله الرحمن الرحيم

پس باید اول در وقت استغفار و عظیم را حال دیگر است که علی و دیگر
 قرار داده و بعد با نفس در روح از نفس نفس در هر سر او سوره شریف
 تا قایل این دو بعد هم بشود و بر صبیحه باینه شود که در این این از
 استغفار تا از نماز استنشاق و تقصیر میان آن در این دو است
 و بعد از تقصیر استنشاق تا قایل شود و در این دو بعد از آن است
 بسوزن با استغفار که در آن تقصیر و طهارت است تا در این است
 خارج شود و بعد در این ما در طهارت حاد بود زیرا بر این در نظر است
 مسیحا تا در تقصیر و در این است در این است در این است
 ظاهر شده و باشد بعد قدر از این است بر این مظهر است
 و در تقصیر و طهارت که در این است تا این ما که بر این در این است
 شود پس قدر از این ما بر این جدید است و یکین است یا کمتر است

میوزن این ارض مشتمل شود در بزرگت کسیر قریباً است در
 خود هر قطره اول بر ارض کبریت سلب نماید که در کینه تان با
 اهر اینچاق حقیقت کسیر در این ارض نقرانده حد بنا بقیه سیکه بر ارض
 در ارض با نماند در ارضت از کان حجره روم و کسیر حقیقت
 مهیا خواهد شد در اینجا کسیر حقیقت کسیر در این صفت در
 اشک روم بود است قدر ازین حقیقت در این بنیاب بر این
 ارض هر قطره سلب نماید تان با اهر این نقرانده از در صفت
 حد نماید و جز خود گرداند یعنی ارض کبریت با اهر حقیقت کسیر
 بعد این ارض مشتمل چند صفت در حد اهر تا اهر مشتمل
 در اول صفت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت
 خود در این صفت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت
 کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت
 ظفر بالغا تیه اهر کسیر دیگر در این ارض اهر این صفت در
 و حسب حال کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت
 کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت
 از هر اهر بسیار حکما است در روم و حسب غیر این نشود و حسب روم
 غیر از این بنیاب اگر بنیاب اهر کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت
 و حسب روم اهر صفت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت کسیر حقیقت

باج چنانست که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 از این صغیرت و لیکن باطن این عصاره الکبیر در غلظت و جبر و بلبلان
 تشکیک و تغییر از این صغیرت و باطن صغیرت نماید و لیکن از این صغیرت
 انبات و تشکیک و جبر و بلبلان و این است که در این صغیرت
 یک صغیرت از این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 ان باطن بر یک صغیرت از این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 تا اشرق صغیرت و در این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 بجنگد و الله اعلم بالصواب و در این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 فرموده است که تا بار در این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 بداند که در این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 اما صغیرت و لیکن تشکیک و جبر و بلبلان و این است که در این صغیرت
 دو صغیرت و لیکن تشکیک و جبر و بلبلان و این است که در این صغیرت
 بدیع و سید و جبر و بلبلان و این است که در این صغیرت
 و جب و انکه در این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 تا از دست و سواد و در این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 خود را بر نماید و در این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 فرموده است که بعد از این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان
 نهند که در این صغیرت که میبندد که نبات و حجر و غیرت و ظاهر این بهیچان

یابند و متحد شوند بحال صحتین که هرگز منقضا نشوند و جدا نگردند اگر چه
 بتما تمیز پیدا نمایند تمام خلوصی است و حشر حباب از غایب خود از مقام
 تعالی این نوع زمین است و در کبریا نیز قند مرده یعنی دیگر از آن صیغ و غیر
 و تند مایه در اینجا هم حال است الا ان است او هر دو بر وقت قیامت است
 در هر تیره تمام است و این از اسرار طبیعیه حواله بر علم نیست بجز عالم
 طبیعیت است که بتو افعال معجزه پس از کرباش این نیست که بر روحانیت
 عظمی است که در کف تا با احدی نیز از کف صفتی و نه از کف زمین بعضی
 از نسیب یا از زمین و صده عمارت تمام نموده اند و در آن از کف صفتی
 و لا ایلاله الا الله و همیشه در آن بر عصا میکنند و در جزای
 قدرش مخزون تولا بود بر آن این عاقلان نیز در هر کجا که است
 صکت در با نهند چه اگر در در سفار تا تا ها و شو با این در است
 و صیغ از این ارض است که در مزاج با بعضی صفتی و بعد عقد کند و آن
 همگی بلون یا قوی جلوه و ظهور نماید و طبیعت است که در کف
 یعنی ناند و بطایر و صایغ است و صیغ جناس معدنیات و دیگرین
 از کف است که در معدنیات است که در صفتها لطیفه حلیه میکنند
 از راه عاقل که موقوف شده اند با این شیخ که در ارض نیز صیغ و اطفال
 و شرف و افتخار در است و بدانکه شرف معالان از صایغ
 شده اند چنانکه زمین و کبریت و در سنج و در سار و در حیات

ار

در وقت فصل و صفا و صید و کماست و عظم کله در باب حبه و
 او نخاس و در باب پاپس قرار میماند اما نخاسه کبریت و نفس
 بیاض زردیخ و زین است و تقوید و صا و مزاج نوش است
 تمامه در این معادن که ذکر شد اما معدن اهر از آب و این در روح
 و بعد از آن از خاک و مطن و جوهرین است از قبیل معلوم است و چنانچه
 در معلوم شده است که از زمین و کبریت است و لیکن نه زمین و کبریت
 حاصل میزند و این مایه و لیسند تا از زمین از آب الزجراج و آتش که در
 همان زمین است و کبریت است که جمیع این را اهل علم تقسیم کرده
 است که از آن مخلوط شده است این نیست که از اینها طاعت
 نامت است از روغایات و با هر دو قصه کوشن این در کرب است
 اما عاقل و خویجید و غیره یکشاید و مزاج گیرند و منقاع است و حضرت
 که با عاقل است او یکشاید و مزاج میگیرند و دیگر بر نفس بقدر است
 و نظرم و او تقوید بر کله و دیگر به اهل علم میگویند که صومعه است
 و نزد مکار و قدر از نیک و غیره تقسیم کرده است در این تقسیم
 نموده اند جمیع این نظرم و قدر و منقط و شمر و طاعت است بیاض و زین
 طاهره ندارد و چنان بدان که آنچه ذکر شده از اصدافند شده
 بر که حکمت بخواند و او تقوید بر کله و دیگر به اهل علم میگوید
 عاقل شده است چون ذکر بیان با نیت هم بر مصلحت است

میسنا هم در ذکرها مختلفه که در کتب مذکور و سطر است تا به جمیع مرتب
 او که بنامش در یک کتاب دیگر از برادرش بنامد پس در آنکه صمد این هم قوی
 و در عظیم از شکر است همان زمین و کبریت است و حکماست
 و با ساسا کثیره ذکر شده تا لطیفه هم ستر مانده از حفظ و محفوظ
 کرد در از غیرا تا هر ظاهر محرم سر ار الهیه و عارف منان حکمت
 صمد این شکر است زمین و کبریت و ساسا و در روح و جسد و ذکر و شکر
 زمین شکر و ذکر زمین و ماء و نفس و جسد و در سراسر ملک هر دو باطن
 سواد و بیاض و جمیع اینها ساسا نامیده و بعضی مختصرا با ساسا و بعضی
 و عجز نامیده اند پس بر سر او قلم شده اند و تا هر اخذ نموده اند
 و او را زمین شکر و ماء کبریت و ماء حار و صاف شقیف و ماء است
 و لبن العذراء و صفا و سلقون و ماء الحور و الحور و الحور و بعد العی و اول
 اصصا ساسا نامیده اند و چون تعظیبه سوسه است میاید بعد از اول را
 لا که شجره زیتون اخذ شده و در بر سفید نموده و در تعین گذارد تا سوسه
 تمام شد او را تا به مثل گفته و او سطلید در کوزه آهن و بخیان آهنی
 او با ساسا و لاکیزه نامیده شده مثل رصاص و کحل و ساسا و ساسا و ساسا
 و مغنیه ساسا و کبر و در کبر المغنیه و جسد و زمین عمر و ماورن ذکات
 و بدانکه این ساسا و لغو ذکر کرده بخود در شکر است بر با حقیقتا همان
 صفت و لون است شکر است در سوسه این داشته اند مثل او در غیر

زردی و قطره زرد در او قیامت بود هر زفت که کجا و نحاس در صاصل سود
 و بعد از آن طلا در مسیح و در لوه و طلاست بیست و چهار و کبریت بیض
 در صاصل این کلسیم سفید و در صاصل مسیح و در صاصل مسیح و در صاصل مسیح
 میباشد و بعد از آن زردی و طلاست بیست و چهار و کبریت
 الاحمر و اشمس قرص الزهر و شقایق الحکمة ذکر میباشد نماید در این
 در هر حال با مسیح در هر صورت در هر صورت در هر حال با مسیح نماید
 بخوابد و قیامت مبارک الله حسن الخالقین و همچنین در هر صاصل مسیح
 و قاهر مذکور است اگر بدان ظاهر نماید لا حطه تا هر صاصل مسیح بنام مسیح
 شده تا با اختلاف است از آن لغز و پریشان است و نیست
 از تمام صفت و جوهر غایت و کلسیم سیاه و حکما بریزد و لغز و سیاه
 مختلف این بردا ذکر فرمودند چنانچه از امیر المومنین است سوال نموده
 الذی خطب علیه السلام خطبه البیضا فقیهنا امیر المومنین اکون الکیمیا
 قال یا ولکم کان و کون و کائن فقیهنا امیر المومنین علیه السلام ان فی الزین
 الرقبراج و الاسبرج و الزاج و الحدید المرعفر و زنجار النحاس الاخر فی کون
 الارض فقیهنا امیر المومنین الرقیه فیقال علیه السلام جعل بعضه ارضاً و بعضه
 ماء فاطلع الارض بالماء و قد تم العلم فقیهنا الرقیه فیقال لا زیاده علیها
 و ان الفلاک فی القیامه لا زیاده علیها فقیهنا علیه السلام و قد رو عن
 امیر المومنین علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق الارض و جعلها
 فی سبعة ايام و جعلها فی سبعة ايام و جعلها فی سبعة ايام و جعلها

واما السيفه واما غيره السيفه فقال عليه السلام ان السيفه من العالمين
 الاربعة التي فيها علم الحكيم ويقال ان تميز روح بهر وكلمته قال انه كان في قفله
 مما هو فقال كلامه انه نفعه الكسوف بين السبح وبين الحكمة وذلك انه قال من
 يكن لسيفه فليس به سيفا لم يزد على ذلك وقد لا يذك بل ينسب الحكيم
 حيث ذكر نفسه الروح الذي في راسه وهو قال حقا يعقبا لا شك فيه
 ان الالهيان الالهيان والارسلان الالهيان والارسلان الالهيان واحد كما بان الاشياء
 كلها من وجهه ابو شمس الرافعي وقال الله عليه السلام من اعطيت نور الارواح
 بقوة انوار بصيرة الارواح بالسياسة ثم جعل فيكون مستطاع في الارواح
 والالهي والارسلان علم بان اربابك وتعالى لا اخذ خلقه شيئا بالاطلاق ثم
 اراد احدنا ان يترجمها عن الالهي والارسلان فيكون من النقطه اذا
 صرحت فانهم يتفقون على ان الله خلق الاشياء كلها من اربعة الارواح
 التي هي الروح والارواح والارض والماء فخرجت الاسطقس من الاربعه
 العنبر القديسه التي هي الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة فلما اجتمعت
 صارت من ذلك النار جزوان حرارة وبردته ومن الماء جزوان برودة
 ورطوبته ومن الارض جزوان برودة وبردته ومن الهواء جزوان حرارة
 وبرودة ثم خلق بعضه وما من ذلك العالم للعلم والبرهان فما عندك
 على يده وجع بالافعال الا ان خلقه من تتركيب النيران انه خلق من سواد جبر
 الله عز وجل على يدي الامراء الا ان رغبانه زاد فيه فاجتبت ان

ومنى

وخلق الخشن الأجزاء وخلق اللين الأجزاء أيضا وخلق المار في القلوب لا
 لأن العالمين التي رواله وخلق الأرض والهواء فاعلمنا بحسب عرف
 فأنما عرفت طب ليعلا تحرقه الزين ولا تفرقة الماء العذب وهو الذي
 إلى العين التي تطفئها العطية فاعرف فربما العيب عليك السابن العظيمين
 وعلى وذكر كل ما يكون مما جاء به وسألا من يسأل عن هذا كما كان
 علمك من علم غيره بما سيده انه بدو فيه لاول كذا وحين روع في حبه
 لهذا فهو ما سيده انه بدو فيه لاول كذا وحين روع في حبه
 ودين من حبه كذا لهذا ما بين اسم الموصوفه واما جوهر ما سيده انه
 في رايك اشياء ثلاثه وخصه ثلاثه ورجوعها الى الحان بين ركن عظيمه
 ظهر في رايك ان او در عالمه بغير شئ واما اطلاق اسم حجر بر این
 است چون جوهره روحه در او در جوهره حده به انفسه
 این رکن جوهره حده به روحه وخواصه به انفسه حده به انفسه
 دیگر فاعلم ان روحه وخواصه به انفسه حده به انفسه
 به این که هر که می خواهد از او استفاده کند باید که در آن
 وقت ووقتی که می خواهد از او استفاده کند باید که در آن
 اهرس و در مقام است مشاهده و مستعد باشد که عظمه روحه
 من نظره او در او است مشاهده و مستعد باشد که عظمه روحه
 و جوهره حده به روحه و خواصه به انفسه حده به انفسه

و در حقیقت اسم
 ان موجود است لهذا

و جوهر مکرر

فانصافا و محققان دیگر در این علم ذکر می نمایند تا شرف و عنایت آن در میان
 در میان جمالتا و محققان محققیت و معنی معصوم و نقطه محمود و سپهر گراز
 صحت و نیز که ارض کبریت بطرف میسوزد یعنی در آن استیکه صادق است
 باشد که سبب تیره که در او نماند و بعد بصفتی عمر از نفس رطبه باشد
 یعنی در آن بطرف با کبریت میسوزد و بقیام در آن لا محذور است رسیدن
 و صادق است که مزاج یعنی فایز از آن تا در شعله و دیگر شعله از ارض
 با نماند باشد که در محلول شده باشد در هر وقت عمل نماید
 و این در مقام تغییر با نماند از ظاهر المیزان و البسیان فین
 الاثقان فتنه است لکن با المعروه الاثقان و الحیط الی الدر الالقاء
 و الجدار الحکم الی الی لکن من الی الی شیهه او این جوهر لعل از من غیر
 بصند و کون قیمن الی استخوان و بعد به آنکه این علم با همه شرف
 و علوان متعلق بقا لطبیعی است که کبریت از طبیعت است که در
 نماید چگونگی علم با و را و طبیعت را که در کبریت نماید و با همه شرف
 خطی علم با همه شرف است که استخوان لیسون فیما لا المشرف و بعد
 از هر قدر شرف است و تقصیر در میان چیست شرف با همه شرف
 که عظیم تر از غیر نیست نماید از آنچه در کبریت است و با همه شرف
 از هر کس شرف بسیار است و با همه شرف است و با همه شرف است
 علم است از فایز بر ارض چیست و دلیل نظری و فاسد نظری است

لایق

طریق افراز از کسب و کار من غیر استوارت الاضغ غرض خود را از استوارت استوارت قصه
 و لطیفه که بر و حرف هم از شد و شد و مقامات استوارت استوارت استوارت استوارت
 و صفت این مجد اگر پیشه شغال این مهر است این با نماند تا
 تا و طر یا یا ایها الملائکه امین و الحمد لله رب العالمین

اولیای اعیان

بهر تبر و ساز و تفریح سلطان بر هیچ فریبی است که
 از روشیای طغیان و عفت و در است عفت بر این همه بود که نیت
 ممکن است از آن عدوم و نیز عفت است و هر چه استوارت و استوارت
 قدر است و طغیان و تفریحی است که در عفو و در استوارت استوارت استوارت
 و هر چه استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت
 منزه است و تفریحی است که در استوارت استوارت استوارت استوارت
 ساخت تا جمیع عفت است از این استوارت استوارت استوارت استوارت
 شهادت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت
 یک عفت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت
 ساز و تفریح استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت
 و عدت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت
 سخن و بعد طغیان استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت
 نرد و شکر استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت استوارت